

مفهوم ایمان کاتولیک با تکیه بر آرای آگوستین و توماس آکوئیناس

احمد رضا مفتاح^۱

چکیده

مفهوم ایمان کاتولیکی را برخی از سنخ معرفت و به عبارتی ایمان گزاره‌ای دانسته اند و برخی آن را فراتر از معرفت و غیر گزاره‌ای دانسته‌اند. آگوستین به عنوان طرفدار ایمان غیر گزاره‌ای در دوره نخست زندگی‌اش ایمان را نوعی معرفت دانسته، و ایمان و فهم را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند، اما در نهایت به عقل حصولی بی‌اعتنا می‌شود و ایمان را امری باطنی و مبتنی بر فیض و موهبت الهی می‌داند. توماس آکوئیناس به عنوان طرفدار ایمان گزاره‌ای، ایمان را از سنخ معرفت می‌داند، اما باید توجه داشت که رویکرد وی صرفاً فلسفی نیست و بر عناصر غیر معرفتی همچون امید و محبت و نیز موهبتی بودن ایمان تأکید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ایمان، معرفت، فهم، فیض، اراده.

۱. مقدمه

درباره مفهوم ایمان همواره پرسش‌هایی فراروی متألهان و فیلسوفان دین قرار داشته است: ماهیت ایمان چیست؟ آیا ایمان از سنخ وفاداری است یا از سنخ اطاعت یا اعتماد یا باور؟ آیا ایمان از مقوله علم و دانستن است یا از مقوله عمل؟ ایمان به چه چیزی تعلّق می‌گیرد؟ آیا به موجودات عینی خارجی تعلّق می‌گیرد یا به گزاره‌ها یا هر دو؟ به عبارت دیگر، آیا به کسی یا چیزی ایمان می‌آوریم یا به سخنی که گفته است یا به هر دو؟ اگر ایمان از سنخ باور است، چه قسم باوری است؟ آیا باور صادق موجه است یا باور صادق ناموجه؟ اگر ایمان باور صادق ناموجه است، فقدان یا نقصان دلیل را چه چیزی جبران می‌کند؟ ارتباط ایمان و تعقل چیست؟ ارتباط ایمان و عمل چگونه است؟ (ملکیان، ۱۳۸۱، ص ۱۶۶)

واژه ایمان (faith) دست کم دو معنای متمایز در مسیحیت دارد: ۱. ایمان عینی یا گزاره‌ای که برای مجموعه حقایق ایمان مسیحی به کار برده می‌شود و در اعتقادنامه‌ها، بیانیه سوراها‌ی کلیسا، تعالیم قدّيسان و از همه مهم‌تر در وحی مندرج در کتاب مقدس یافت می‌شود. این معنا که تعالیم عیسی را محقق می‌کند، به طور مصطلح «ایمان به» نامیده می‌شود. در این رویکرد ایمان از سنخ معرفت است. به بیان دیگر، ایمان نوعی اعتقاد ناظر به گزاره‌هاست. این رویکرد را می‌توان «تلقی فیلسوفانه از ایمان» نامید؛ ۲. ایمان غیر عینی یا غیر گزاره‌ای؛ مراد از این نوع ایمان همان است که پولس در کنار امید و محبّت به عنوان فضایل الهی از آنها نام می‌برد. (اول قرنتیان، ۳: ۱۳) این نوع ایمان پاسخ بشر به حقیقت الهی است که به عنوان پذیرش بی چون و چرا و از روی اعتماد به ملکوت خدا شناخته می‌شود. به عبارت دیگر، از آنجاکه در این رویکرد ایمان نوعی اعتماد ناظر به شخص است، گوهر ایمان ورای عقل و معرفت است و در ساحت اراده تحقق می‌یابد نه در ساحت معرفت. این رویکرد را چه بسا بتوان «تلقی عارفانه از ایمان» نامید. (Cross, 1997, P. 595؛ همچنین ر.ک.: نراقی، ۱۳۷۸، ص ۳۱-۳۸)

از آنجاکه دو تبیین مورد نظر به دو چهره برجسته دو جریان فکری اصلی مسیحیت، یعنی توماس آکوئیناس، به عنوان طرفدار معنای اول، و آوگوستین، به عنوان طرفدار معنای دوم، نسبت داده می‌شود، مفهوم ایمان کاتولیک را با توجه به دیدگاه این دو متکلم بزرگ کاتولیک بررسی خواهیم کرد.

۲. مفهوم ایمان از دیدگاه آگوستین

آگوستین به طور مستقل به تبیین مفهوم ایمان نپرداخته است و برای تبیین مفهوم ایمان و نیز بررسی رابطه ایمان و معرفت نظریه پردازی نکرده است و حتی وقتی که به آثار وی مراجعه می‌کنیم، با دو طرز تلقی مواجه می‌شویم. این دو طرز تلقی گویی به دو دوره از زندگی آگوستین تعلق دارد: دوره نخست زندگی وی که فهم و معرفت نظری بشری را معتبر می‌داند. دوره دیگر دوره‌ای است که معرفت اشراقی را در صدر می‌نشاند و به عقل حصولی بی‌اعتنا می‌شود.

آگوستین در دوره نخست درصدد بود مفهوم ایمان کتاب مقدس را با مفاهیم یونانی معرفت و عقیده جمع کند. از این رو، به تبع افلاطون، عقیده (opinion) را در مقابل معرفت (knowledge) قرار می‌دهد. در مورد معرفت تعبیر «دیدن» را به کار می‌برد، اعم از اینکه این «دیدن» به نحو حسی باشد یا عقلی، به طوری که متعلق آن روشن و آشکار باشد. این نوع معرفت از طریق تجربه مستقیم و استدلال منطقی به دست می‌آید. در حالی که ایمان و عقیده در مورد چیزهای «نادیدنی» است. چنان‌که می‌گوید: «چیزهایی را که بدان دستور داده شده‌ایم ایمان بیاوریم، نمی‌بینیم». (Augustine, 1991, vol. 3, P. 167)

عقیده نوعی معرفت است که گرچه به لحاظ عقلانی متقاعدکننده نیست، در همه شئون زندگی حضور دارد و چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداریم. از این رو، از نظر مرتبه، پایین‌تر از معرفت است و از آن جهت که در عقیده احتمال خطا وجود دارد، ولی در ایمان احتمال خطا نیست از ایمان نیز پایین‌تر است. (Ibid.)

در مورد ایمان بر این عقیده است که انسان به یک شهود باطنی دست پیدا می‌کند و همین امر آن را از ایمان به موضوعات خارجی که عقیده یا گمان نامیده می‌شود متمایز می‌سازد. چنان‌که می‌گوید: «هر کسی ایمان را در درون خودش می‌بیند ... ایمان چیزی ناظر به دل ماست نه بدن ما ... آن را در دیگری نمی‌توان دید، اما هر کسی در درون خود آن را می‌بیند ... ایمان در فکر مؤمن است و برای او شهود است». «... اما اگر کسی از ایمانش دست بردارد، این دیدن را از دست می‌دهد». (Ibid.)

می‌بینیم آگوستین ایمان را از سنخ معرفت می‌داند اما این معرفت، معرفت عقلانی نیست که از راه مشاهده حسی یا استدلال عقلی به دست آید، بلکه امری شهودی و

باطنی است. از این رو، معلوم می‌شود از نظر وی، ایمان یک امر صادق موجه به شمار نمی‌آید که برای دیگران هم قابل اثبات باشد.

و اما از جمله پرسش‌های مهم در مورد ایمان این است که فعل ایمان آوردن از کجا ناشی می‌شود؟ نقش اراده آدمی و تأثیر فیض الاهی چگونه است؟ آوگوستین می‌کوشد نقش اراده انسان و فیض الاهی را با هم جمع کند. لذا از یک سو می‌گوید: «ایمان، تفکر همراه با پذیرش است». (Ibid., vol. 5, P. 499) و در توضیح آن می‌گوید: «چه کسی نمی‌داند که تفکر مقدم بر ایمان آوردن است، زیرا کسی به چیزی ایمان نمی‌آورد، مگر اینکه به متعلق آن اندیشیده باشد، هر چیزی که متعلق ایمان قرار می‌گیرد، بعد از اندیشه‌ای است که مقدم بر آن است. گرچه خود ایمان چیزی به جز تفکر همراه با پذیرش نیست. اما این‌طور نیست که هر که تفکر کند، ایمان بیاورد، چه بسا افرادی که تفکر می‌کنند و ایمان نمی‌آورند، اما هر که ایمان می‌آورد، با تفکر همراه است». (Ibid.)

البته باید توجه داشت که گرچه وی سخن از تفکر عقلانی را پیش می‌کشد، نباید کسی گمان کند که با مطالعات دقیق فکری و عقلانی می‌توان به ایمان رسید، چراکه ایمان در حیطه عقل طبیعی نمی‌گنجد. «و اگر انسان بخواهد حقایق را بپذیرد که فراتر از حیطه عقل طبیعی است باید به نوری فراتر از نور عقل طبیعی، یعنی «نور ایمان» دست پیدا کند تا این نور او را قادر سازد، حقایق فراطبیعی را بپذیرد و از آنجاکه ایمان اساساً نوعی پذیرش است، ضرورت چنین نوری آشکار است. همان‌طور که پذیرفتن ادله استنتاجی یا شهود اصول اولیه بدون عقل امکان ندارد، پذیرفتن حقایق فراطبیعی نیز بدون قدرتی فراتر از نور طبیعی امکان ندارد». (Poe, 1908, P. 755) نکته مهم در این است که این قابلیت را خدا می‌دهد، به قول پولس: «نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست». (دوم قرنتیان، ج ۳، ص ۵)

۲.۱. ایمان و فهم

یکی از برجسته‌ترین نظریات آوگوستین قاعده معروف «ایمان به دنبال فهم» است. گرچه این قاعده در آثار آنسلم بیشتر ظهور پیدا کرد، با این حال همه اتفاق نظر دارند که اندیشه‌هایی که حول این محور بیان شده ریشه در آوگوستین دارد و از ویژگی اندیشه او محسوب می‌شود.

(Hotenga, 1991, p. 57) جمله معروف او که در موعظه ۳۳ آمده این است: «بفهم تا ایمان بیاوری، ایمان بیاور تا بفهمی». (ایلخانی، ۱۳۸۲، ص ۸۹)

مراد آگوستین از رسیدن به فهم و معرفت دو صورت می‌تواند داشته باشد، یکی اینکه مراد از فهم و معرفت رسیدن به دلیل و برهان باشد، یعنی انسان پس از ایمان در صدد مستدل کردن آن باشد. صورت دوم آن است که انسان پس از ایمان به بصیرتی دست پیدا کند که آنچه را متعلق ایمان اوست، ببیند. به نظر می‌رسد، فهمی که در قاعده مذکور به دنبال ایمان حاصل می‌شود، رسیدن به بصیرت باشد نه دلیل. (Hotenga, 1991, P. 85)

از ارتباط ایمان و فهم یا معرفت چهار مطلب بر می‌آید: ۱. ایمان به وجود خدا به عنوان نقطه شروع شناخت ضروری است. از این رو، به نظر آگوستین، در امور مهم الهی نخست باید ایمان بیاوریم، آنگاه در صدد شناخت باشیم؛ ۲. پس از ایمان، رسیدن به شناخت یک وظیفه است. در صورتی که شناخت و فهم قابل وصول باشد، موظفیم به ایمان اکتفا نکنیم و در پی شناخت باشیم؛ ۳. برای رسیدن به این شناخت، رعایت فضایل اخلاقی شرط لازم آن است، زیرا با تطهیر دل زمینه برای دریافت حقایق آماده می‌شود؛ ۴. شناختی که با دلیل یا بصیرت حاصل می‌شود، شبیه شناختی است که وعده داده شده در سرای دیگر حاصل می‌شود و با آن تداوم می‌یابد. (Ibid.) در واقع، در اینجا بر بعد اشراقی بودن عقل مورد نظر آگوستین تأکید می‌شود.

اما اشکالی که در مورد تقدم ایمان پیش می‌آید این است که تنها مؤمنان مسیحی باید بتوانند به وجود خدا پی ببرند، در حالی که چنین نیست. آگوستین در مواجهه با کسی که وجود خدا را انکار می‌کند، چه می‌کند؟ بنا بر این مبنا، اگر او بخواهد خدا را به کسی بشناساند تا ایمان بیاورد، باید اول او را مؤمن کند! پس تأکید آگوستین بر تقدم ایمان را چگونه تفسیر کنیم؟ اگر ایمان را نه به عنوان ایمان به قضیه «خدا وجود دارد»، بلکه به عنوان اعتماد به خدا تفسیر کنیم، که انسان را قادر خواهد ساخت بر این امر دلیل بیاورد یا بصیرت پیدا کند، مشکل حل می‌شود. (Ibid.) به این ترتیب، دیدگاه آگوستین درباره تقدم ایمان با ایمان گزاره‌ای سازگاری ندارد، بلکه با ایمان غیر گزاره‌ای سازگاری دارد.

یکی دیگر از تفسیرهایی که در مورد قاعده مذکور بیان شده این است که ایمان همچون تغذیه کننده است، همان طوری که بچه با شیر تغذیه می شود و رشد می کند. گام نخست ایمان همراه با بینایی نیست. اما اگر با ایمان گام برداریم، نخواهیم توانست به بینایی برسیم، تا این بصیرت از طریق فهمی روشن ادامه پیدا کند و ما را به حقیقت برساند. بنا بر این اصل، گفته می شود: اگر ایمان نیازوری نمی توانی ادامه بدهی. البته باید توجه داشته باشیم که گاهی در مورد این قاعده بر فهم به عنوان نتیجه ایمان تأکید نمی شود، بلکه بر ایمان به عنوان شرط فهم تأکید می شود. در این صورت گویی ایمان خودش مستلزم فهم نیست، بلکه صرفاً ابزاری برای فهم است. در حالی که نتیجه ایمان آن است که چیزی که بدان ایمان آورده شد، دیده می شود؛ یعنی نتیجه ایمان با دیدن یکی تلقی می شود. (Helm, 1996, P. 26)

طبق قاعده مورد نظر اول باید ایمان بیاوریم تا بفهمیم و از طرفی ایمان نیز به فهم نیاز دارد، این رابطه چگونه قابل جمع است؟ کدام یک از فهم و ایمان اول می آید؟ آیا همان طور که برخی گفته اند: «رابطه آنها چیزی شبیه رابطه مرغ و تخم مرغ است؟! گرچه شاید این تعبیر درست نباشد، اما رابطه آنها چه بسا پیچیده تر از این باشد، چراکه تقدم و تأخر آنها به نحو تقدم و تأخر علی نیست، بلکه یک وابستگی دو طرفه است». (Hotenga, 1991, P. 72)

پس راه جمع در این است که بگوییم، در وهله اول، فهم اجمالی شرط ضروری ایمان است و خود ایمان گام نخست برای فهم عمیق تر است. ظاهراً آنچه آوگوستین به عنوان فهم مقدماتی درباره ایمان در نظر دارد، درک مستقیم واقعیات روحانی نیست، بلکه در حد فهم کلیات است. همچنان که می گوید: «برای هر کسی که می خواهد به چیزی ایمان بیاورد، لازم است نخست تصویری از آن داشته باشد، آنگاه پس از ایمان آوردن ادراک کامل به دست خواهد آمد». (Helm, 1996, P. 27)

البته آنچه درباره رابطه معرفت و ایمان بیان شد مربوط به دوره نخستین زندگی آوگوستین است که برای فهم و معرفت بشری ارزش قائل می شود. «به نظر می رسد که او در اواخر عمر خود به خصوص در کتاب *اعترافات* تا حدودی نظر خود را درباره نقش عقل تغییر می دهد. او در این دوره عقل را بیشتر به معنای اشراقی به کار می برد تا نظری و حصولی و در این صورت تعقل قبل از ایمان لزومی نخواهد داشت. تا آنجاکه اظهار می کند عقل به هیچ وجه حقیقت را نشان نمی دهد. حقیقت در قلمرو ایمان است

و ایمان امری دفعی است که الوهیت به عنوان لطف به انسان اعطا می‌کند و نیازی به استفاده از عقل قبل از ایمان آوردن نیست». (ایلخانی، ۱۳۸۲، ص ۹۰)

آگوستین سرانجام به این نتیجه رسید که «امن‌ترین طریق وصول به حقیقت طریقی نیست که از عقل شروع بشود و از یقین عقلی به ایمان منتهی گردد، بلکه برعکس، طریقی است که مبدأ آن ایمان است و از وحی به عقل راه می‌یابد ... و این همان عمق معنای قاعده مشهور آگوستین است که فهم پاداش ایمان است، لذا در پی آن مباش که بفهمی تا ایمان بیاوری، بلکه ایمان بیاور تا بفهمی». (ژیلسون، ۱۳۷۱، ص ۹)

آگوستین همچنین می‌گوید: «اگر ایمان آوردن و فهمیدن دو چیز متفاوت نبود و اگر چنین نبود که ما نخست به امور الهی ایمان می‌آوریم تا بفهمیم، می‌بایست وجهی برای قول اشعیا نبی نباشد که می‌گوید: «تا باور نداشته باشید، نخواهید فهمید». (اشعیا، ج ۷، ص ۹؛ Augustine, 1993, P. 32) البته عبارت عبری این‌گونه ترجمه می‌شود که «تا باور نداشته باشید استوار نخواهید ماند» و در نسخه لاتینی **وولگات** از کتاب مقدس آمده است: «تا باور نداشته باشید، نخواهید فهمید». (Lacoste and Losskey, 2005, vol. 1, P. 553) آگوستین ظاهراً از هر دو نسخه عبری و نسخه لاتینی وولگات آگاه بوده است، اما در عین حال دومی را ترجیح داده و انتخاب کرده است. (Helm, 1996, P. 26) دیدگاه بیشتر متکلمان قرون وسطا درباره ایمان، حول تفسیر همین سخن اشعیا دور می‌زند. (Lacoste and Losskey, 2005T vol. 1, P. 553)

۲.۲. ایمان و لطف

آگوستین بارها تأکید می‌کند که ایمان ناشی از لطف خداست و می‌گوید: «مبادا کسی نداند که ایمان موهبت خداست، چنان‌که پولس صریحاً به ما تعلیم می‌دهد که «محض فیض نجات یافته‌اید به وسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست». (افسیان، ج ۲، ص ۸) ممکن است کسی بگوید چون ایمان آورده‌ایم لطف را دریافت کرده‌ایم، یعنی ایمان را به خودش و لطف را به خدا نسبت دهد، در حالی که پولس می‌گوید: «این از شما نیست بلکه موهبت خداست». (افسیان، ج ۲، ص ۹؛ Augustine, 1991, vol. 5, P. 450)

آگوستین تأکید می‌کند که «حتی آغاز ایمان نیز موهبت خداست. در حالی که برخی گمان می‌کنند ما ایمان را از خودمان داریم و افزوده شدن آن از طرف خداست.

گویی آغاز ایمان از ماست و تنها افزوده شدن آن بر حسب شایستگی هر کسی از طرف خدا صورت می‌گیرد و در واقع خدا را فقط تکمیل‌کننده ایمان می‌دانند». (Ibid., P. 499) او در مخالفت با قول پلاگیوس که عقیده دارد لطف خدا بر حسب شایستگی‌های ما عطا شده است، به سخن پولس استناد می‌کند: «چه کسی سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؛ زیرا که همه چیز از او به او و برای اوست». (رومیان، ج ۱۱، ص ۳۵)

۳.۲. لطف و اختیار

با توجه به تأکید آگوستین بر نظریه لطف، این پرسش اساسی پیش می‌آید که آیا وجهی برای اختیار باقی می‌ماند؟ پاسخ آگوستین این است که همان‌طور که ایمان، شریعت را از بین نمی‌برد، و به قول پولس «آیا شریعت را به ایمان باطل می‌سازیم، حاشا بلکه شریعت را استوار می‌سازیم»، (رومیان، ۳۵: ۱۱) اختیار نیز با لطف تثبیت می‌شود، نه اینکه از بین برود. زیرا شریعت جز با اختیار کامل نمی‌گردد. (Augustine, 1991, vol. 5, P. 106)

آگوستین با تمسک به کتاب مقدس که می‌گوید: «جایی که روح خداوند هست، آنجا آزادی هست» (دوم قرنتیان، ج ۳، ص ۱۷) می‌خواهد نشان دهد که لطف با اختیار منافاتی ندارد. (Ibid.)

پرسش دیگری که مطرح می‌شود این است که اصلاً آیا ایمان آوردن در توان ما هست؟ آگوستین پاسخ می‌دهد که از آنجا که ایمان یک فعل اختیاری است، مسلماً در قدرت ما هست. البته این قدرت را خدا به ما داده است تا ایمان بیاوریم. به قول پولس «قدرتی جز از خدا نیست». (رومیان، ج ۱۳، ص ۱) و نیز می‌گوید: «کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی». (اول قرنتیان، ج ۴، ص ۷) با این همه در هیچ جای کتاب مقدس نمی‌یابیم که برای انسان اختیاری نباشد. چراکه در غیر این صورت خدا می‌بایست حتی عامل گناهان نیز باشد. (Ibid., P. 107)

همچنین می‌گوید: اختیاری که به طور طبیعی توسط خالق در نفس عقلانی ما قرار داده شده است، یک قدرت بی‌طرف است، به طوری که هم می‌تواند در جهت ایمان باشد و هم در جهت بی‌ایمانی. بدون تردید خدا می‌خواهد تمام آدمیان نجات یابند و به حقیقت پی ببرند، اما به گونه‌ای نیست که اختیار را از آنان سلب کند. و اما غیر مؤمنان در واقع برخلاف اراده خدا عمل می‌کنند که به انجیل او ایمان نمی‌آورند. هرچند آنان بر

اراده خدا غلبه نکرده‌اند، بلکه خود را از خیر کثیر محروم کرده‌اند و دچار خطا و گناه شده‌اند. (Ibid., P. 109)

در پاسخ به این پرسش که «آیا اراده‌ای که ایمان می‌آورد، ناشی از همان اختیار بالطبع است که در ما نهاده شده است یا اینکه موهبت الاهی است؟» آگوستین می‌گوید: «اگر بگوییم موهبت خدا نیست، برای پرسش پولس چه پاسخی خواهیم داشت که می‌گوید: «مگر هرچه دارید از خدا نیافته‌اید؟ پس چرا طوری رفتار می‌کنید که گویی با تلاش خودتان چیزی را کسب کرده‌اید» (اول قرنتیان، ج ۴، ص ۷)، اما اگر بگوییم این نوع اراده چیزی به جز موهبت خدا نیست، بیم آن هست که مبادا افراد بی‌ایمان در مورد این حقیقت که خدا امتناع کرده به آنان این اراده را بدهد، عذر موجهی داشته باشند». (اول قرنتیان، ج ۴، ص ۷) از این رو، با تمسک به سخن پولس می‌کوشد هر دو را جمع کند و بر این عقیده است که زمینه‌سازی دل از طرف خداست، اما خود انسان نیز باید عزم راسخ داشته باشد و اراده کند و به طور اختیاری به دنبال آن باشد، یعنی لطف الاهی و اراده آدمی هر دو لازم است. به قول پولس: «خدا خودش در وجود شما کار می‌کند تا بتوانید با میل و رغبت او را اطاعت کنید». (فیلیپیان، ج ۲، ص ۱۲)

بالأخره این اراده ایمان آوردن از کجا می‌آید؟ اگر از طبیعت ماست چرا در نهاد همه افراد نیست، در حالی که همان خدا همه آدمیان را آفریده است؟ و اگر موهبت خداست پس باز چرا این موهبت به روی همه گشوده نیست؟ و حال آنکه «او اراده کرده همه آدمیان نجات یابند و به حقیقت برسند». (تیموتائوس، ج ۲، ص ۴) تمام سخن در مورد نظریه لطف و به تبع آن نظر آگوستین در مورد ایمان آوردن که نقطه اتکایش موهبت الاهی است، در پاسخ به این پرسش خلاصه می‌شود که چرا موهبت ایمان به همه عطا نشده است و تنها شامل حال برخی شده است؟ آگوستین پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارد و در مورد اساسی‌ترین نظریه کلامی‌اش چیزی برای گفتن ندارد، جز اینکه آن را سرّ الاهی بداند و از پاسخ دادن طفره برود. در این زمینه می‌گوید: «با توجه به اینکه خدا کار غیر عادلانه نمی‌کند این امر را که چرا تنها عده‌ای را برگزیده است باید سرّ الاهی بدانیم». (Augustine, 1991, vol. 5, P. 506) در اینجا نیز به سخن پولس تمسک می‌کند که: «هر که را می‌خواهد رحم می‌کند و هر که را می‌خواهد سنگدل می‌سازد». (رومیان، ۹: ۱۸) و نیز می‌گوید: «چقدر بعید از غورررسی است احکام او و فوق کاوش است

طریق‌های وی». (رومیان، ج ۱۱، ص ۳۳) و نیز «تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می‌کنی، آیا مصنوع به صانع می‌گویی که چرا مرا چنین ساختی؟». (Augustine, 1991, vol. 5, P. 506)

خلاصه اینکه آگوستین در یک مرحله از زندگی‌اش ایمان را پذیرش توأم با تفکر معرفی می‌کند و رابطه دوسویه‌ای بین تفکر و ایمان قائل است، گرچه بیشتر به ایمان اهمیت می‌دهد و ایمان را پیش شرط لازم تفکر می‌داند، اما به نظر می‌رسد در اواخر عمر به جنبه تعقل قبل از ایمان اهمیتی نمی‌دهد و ایمان را صرفاً ناشی از لطف و رحمت الاهی می‌داند و هرچند می‌کوشد بین لطف الاهی و اختیار انسان در ایمان آوردن جمع کند، چنان تأکیدی بر لطف الاهی می‌کند که گویی جایی برای اختیار باقی نمی‌گذارد.

۳. مفهوم ایمان از دیدگاه توماس آکوئیناس

آکوئیناس از جمله متکلمانی است که بحث مبسوطی از ایمان ارائه می‌کند و دیدگاه وی نقطه عطفی در الاهیّت مسیحی به شمار می‌رود. وی در سه اثر خود درباره ایمان بحث کرده است: ۱. شرح بر کتاب جملات پطروس لومباردو؛ ۲. پرسش‌هایی در باب حقیقت؛ ۳. جامع الاهیّت. و ما بر آنیم تا دیدگاه وی را بر اساس پخته‌ترین و کامل‌ترین اثر او، یعنی جامع الاهیّت بررسی کنیم. شرح بر کتاب جملات لومباردو بین سال‌های ۱۲۵۲ تا ۱۲۵۶ انجام شد و کتاب در باب حقیقت به فاصله کمی بعد از آن (۱۲۶۰) نوشته شد و بحث ایمان در جامع الاهیّت بین ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۲ نوشته شده است. فاصله این بحث با کتاب در باب حقیقت حدود ده سال می‌شود و این ده سال به لحاظ علمی دوره قابل توجهی است. چراکه در این دوره آکوئیناس بر بسیاری از آثار ارسطو و بخشی از کتاب مقدس، از جمله رساله‌های پولس که بحث لطف ایمان آن اهمیت زیادی دارد، شرح نوشت. بنابراین، جامع الاهیّت که پس از این دوره نوشته شده است، کامل‌ترین و آخرین دیدگاه‌های آکوئیناس را در بر دارد.

۳. ۱. تعریف ایمان

آکوئیناس برای تبیین مفهوم ایمان به تعریف پولس از ایمان استناد می‌کند. پولس می‌گوید: «ایمان اعتماد به چیزهای امید داشته شده و برهان چیزهای نادیده است». (عبرانیان، ج ۱، ص ۱) آکوئیناس معتقد است گرچه تعریف مذکور یک تعریف تام منطقی نیست، اما نکات اصلی ایمان را فروگذار نکرده است. وی این‌گونه توضیح می‌دهد: «ایمان را به عنوان یک ملکه باید با توجه

به فعل و متعلق خودش تعریف کنیم. اما فعل ایمان، باور کردن و ایمان آوردن است. و این ایمان آوردن فعلی عقل است که به حکم اراده تحقق می‌یابد. و از آنجا که ایمان یکی از فضایل الهی است، متعلق و غایت آن نیز باید با یکدیگر متناسب و یکسان باشند. متعلق ایمان حقیقت نخست است، که امری غیردینی است و درباره آن مدارک و شواهد قطعی وجود ندارد. از این رو غایت ایمان نیز به تناسب آن باید امری غیردینی، یعنی حقیقت نخست باشد که به آن امید داریم. چنان که پولس می‌گوید: «امید چیزی را داریم که نمی‌بینیم» (رومیان، ج ۸، ص ۲۵)، زیرا دیدن حقیقت به معنای دارا بودن آن است و کسی چیزی را که دارد انتظارش را نمی‌کشد، بلکه در انتظار و امید چیزی است که ندارد. از این رو، ارتباط فعل ایمان و غایت آن با این عبارت بیان شده است: «ایمان اعتماد به چیزهای امید داشته شده است». ایمان سرآغازی برای تمام چیزهای امید داشته شده است، زیرا ما به دنبال سعادت هستیم که از طریق دیدن حقیقت مستوری که ایمان ما از آن پرده بر می‌دارد، حاصل خواهد شد». (Aquinas, 1977, II, II, P. 402)

آکوئیناس در توضیح تعریف پولس به سه نوع آگاهی یعنی معرفت، (knowledge) عقیده یا رأی، (opinion) و ایمان (faith) اشاره کرده و وجه تمایز آنها را بیان می‌کند. به نظر وی، از لحاظ معرفت‌شناختی، نه به لحاظ ارزشی، ایمان ما بین معرفت و عقیده (رأی) قرار می‌گیرد. معرفت به شناختی گفته می‌شود که برای آن دلیل و شاهد کافی وجود داشته باشد، این شناخت ممکن است از راه تجربی یا استدلال عقلی باشد. اما در ایمان و عقیده دلیل قطعی وجود ندارد، و فرق ایمان و عقیده در این است که در مورد عقیده حالت شک و تردید و احتمال خلاف وجود دارد، در حالی که در مورد ایمان شک و تردید و احتمال خلاف وجود ندارد. در واقع، با اینکه متعلق ایمان یعنی حقیقت نخست امری نامشهود است، حجیت الهی که مبنای ایمان است به گونه‌ای عقل را متقاعد می‌کند که آنچه را نمی‌بیند، می‌پذیرد. و نسبت به شناخت ما از عالم غیب و آنچه بدان امید داریم، اطمینان می‌دهد. در حالی که عقیده و شک نمی‌توانند عقل را متقاعد به پذیرش چیزی کنند. (Ibid.)

۲.۳. متعلق ایمان

ایمان به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟ آیا به موجودات عینی خارجی تعلق می‌گیرد یا به گزاره‌ها یا به هر دو؟ به عبارت دیگر، آیا به کسی یا چیزی ایمان می‌آوریم یا به سخنی که گفته است یا هر

دو؟ آیا متعلق ایمان بسیط یا مرکب است؟ آیا متعلق ایمان می تواند متعلق معرفت قرار بگیرد یا نه؟ آیا اگر گزاره های دینی اثبات علمی شوند، ایمان جای خود را به معرفت می دهد؟ با اینکه معمولاً توماس آکوئیناس طرفدار رویکرد گزاره ای دانسته می شود، اما با مراجعه به کتاب اصلی وی به نام جامع/الاهیت، به نظر می رسد وی هم، موجود عینی خارجی، یعنی حقیقت نخست، و هم، گزاره را متعلق ایمان می داند. در مورد متعلق بودن حقیقت نخست تصریح می کند: «متعلق ایمان چیزی به جز حقیقت نخست نیست، زیرا ایمانی که از آن سخن می گوئیم تنها از آن جهت مورد قبول است که وحی خداست». (Ibid., P. 380)

اما از سوی دیگر، وقتی می خواهد به بسیط یا مرکب بودن متعلق ایمان اشاره کند، قائل به تفصیل می شود و رویکرد گزاره ای از آن فهمیده می شود. آکوئیناس می گوید: «بسیط یا مرکب بودن متعلق ایمان بستگی به این دارد که از چه جنبه ای لحاظ شود. اگر متعلق ایمان را موجود خارجی بدانیم نه گزاره و آن موجود خارجی را هم حقیقت نخست بدانیم، متعلق ایمان بسیط خواهد بود. زیرا حقیقت نخست به خودی خود بسیط است. اما اگر از ناحیه شخص مؤمن این مسئله را در نظر بگیریم، متعلق ایمان مرکب خواهد بود». (Ibid., P. 381)

نکته قابل توجه این است که از آنجا که آکوئیناس به چگونگی شناخت متعلق ایمان توجه دارد، بر این عقیده است که اگر از ناحیه شخص مؤمن مسئله را در نظر بگیریم، متعلق ایمان مرکب خواهد بود و تأکید می کند که «حتی در اموری که به خودی خود بسیط اند، عقل بشر به نحو مرکب و تقسیم پذیر به آنها شناخت پیدا می کند» (Ibid.) و این همان رویکرد گزاره ای است. به خصوص که آکوئیناس ایمان را بین معرفت و عقیده قرار می دهد و از آنجا که معرفت و عقیده درباره گزاره هاست، ایمان نیز ناظر به گزاره ها خواهد بود. علاوه بر این، دیدگاه معرفت شناختی وی نیز با رویکرد گزاره ای سازگارتر است. زیرا او به شناخت فطری یا شهودی معتقد نیست و شناخت را از راه تجربه محسوسات و آنگاه انتزاع صور کلی میسر می داند. چنان که جان هیک می گوید: «نزد آکوئیناس خداوند به نحو بسیط برای عقل بشر شناخته شده نیست، بلکه اگر شناختی هم هست از راه گزاره ها و به طور استدلالی است». (Hick, 1967, P. 63)

حال اگر برای گزاره‌های دینی استدلال آورده شود آیا ایمان جای خود را به معرفت می‌دهد و ارزش ایمان از بین می‌رود؟ برای پاسخ به این پرسش باید توجه داشته باشیم که ارزش ایمان از نظر آکوئیناس به ارادی بودن پذیرش ایمان است و معتقد است استدلال عقلی برای امور ایمانی ممکن است به دو صورت باشد: گاهی استدلال عقلی

مقدم بر فعل اراده است، یعنی تا استدلال عقلی نباشد انگیزه و اراده‌ای برای ایمان آوردن وجود ندارد؛ در چنین حالتی که اراده نقشی در پذیرش ایمان ندارد و ایمان آوردن امری اختیاری نیست، ارزش ایمان از بین می‌رود. اما گاهی فعل اراده مقدم بر استدلال عقلی است، یعنی انسان از روی اراده و اختیار ایمان می‌آورد و در عین حال می‌کوشد هر گونه استدلالی که امکان دارد در تأیید آن بیاورد، در چنین حالتی استدلال عقلی مانع ارزش ایمان نمی‌شود، بلکه بر ارزش آن می‌افزاید. (Ibid., P. 399)

باید توجه داشته باشیم که آکوئیناس نه سخن از جایگزین شدن معرفت به جای ایمان به میان می‌آورد، نه سخن از یکی شدن متعلق معرفت و ایمان. و اینکه می‌گوید استدلال عقلی مانع ارزش ایمان نمی‌شود، منظور این است که اگر در تأیید امور ایمانی براهین اقناعی آورده شود، از ارزش ایمان نمی‌کاهد، نه اینکه اگر برای متعلق ایمان استدلال آورده شود، هم متعلق ایمان خواهد بود، هم متعلق معرفت. مگر اینکه از دو حیث متفاوت در نظر گرفته شوند، چنان‌که در مورد ایمان به خدا می‌گوید: «ممکن است برای اثبات وجود خدا دلیل قطعی وجود داشته باشد و از این حیث متعلق علم باشد و همان شخص به تثلیث ایمان داشته باشد و از این حیث متعلق ایمان باشد». (Ibid., P. 383)

آکوئیناس در پاسخ به این اشکال فرضی که «فلاسفه و متکلمان برای برخی امور ایمانی استدلال می‌آورند پس معلوم می‌شود ممکن است چیزی هم متعلق ایمان باشد هم متعلق معرفت»، می‌گوید: «دلایلی که متکلمان به کار می‌برند برهان منطقی نیست، آنان به دنبال دلایلی هستند تا نشان دهند امور ایمانی ناممکن و نامعقول نیست یا اینکه این دلایل از اصول ایمان، یعنی از مرجعیت الهی گرفته شده‌اند و آنچه مبتنی بر این اصول باشد برای مؤمنان به منزله نتیجه‌ای است که دیگران از اصول بدیهی می‌گیرند». (Ibid.)

۳.۳. ایمان و معرفت

آیا ایمان از سنخ معرفت است؟ آیا ایمان باور موجه است یا ناموجه؟ آیا می‌توان از ایمان تصویری صرفاً فیلسوفانه ارائه کرد؟ همان‌طور که گفته شد آکوئیناس سه نوع آگاهی را بر می‌شمارد: ۱. معرفت؛ ۲. ایمان؛ ۳. عقیده (رای). و به لحاظ معرفت‌شناختی ایمان در مرتبه میان معرفت و عقیده قرار می‌گیرد، معرفت در جایی حاصل می‌شود که دلایل و شواهد کافی تجربی یا عقلی

برای پذیرش آن وجود داشته باشد، ایمان و عقیده مربوط به جایی است که شواهد کافی برای پذیرش آن وجود نداشته باشد، با این تفاوت که در ایمان حالت شک و تردید وجود ندارد، ولی در عقیده شک و احتمال خلاف وجود دارد. باید توجه داشته باشیم که اگر آکوئیناس ایمان را نوعی آگاهی می‌داند و حتی می‌گوید «ایمان پذیرش توأم با تفکر است» (Ibid., P. 391)، نباید گمان کنیم از نظر او ایمان باور موجهی است که به دنبال استدلال عقلی حاصل می‌شود. چنان‌که گذشت، از نظر توماس ایمان وقتی ارزش دارد که از روی اراده و اختیار باشد، چنان‌که می‌گوید: «افعال ما وقتی ارزشمند است که ناشی از اراده آزاد منبعث از لطف خدا باشد و این اراده، در جهت عشق به خدا باشد و فعل ایمان از همین نوع است.» (Ibid., P. 393)

اگر ایمان به دنبال استدلال عقلی حاصل شود و انسان به معرفت قطعی دست پیدا کند چاره‌ای جز پذیرفتن ندارد و انسان در پذیرش آن اختیاری ندارد تا ایمان آوردن معنا و ارزش واقعی پیدا کند و از همین جاست که آکوئیناس به دو نوع ایمان باصورت و بی‌صورت قائل می‌شود. ایمان باصورت آن است که لطف الهی شامل حال انسان شود، نور ایمان در دل او بتابد و از روی اختیار و محبت به خدا ایمان بیاورد و ایمان بی‌صورت آن است که انسان صرفاً از راه استدلال عقلی متقاعد به پذیرش ایمان شود. «تمایز ایمان باصورت و ایمان بی‌صورت از جهت محبت است که به اراده بر می‌گردد، نه عقل.» (Ibid., P. 405)

به هر حال، گرچه آکوئیناس نوعی جنبه شناختاری برای ایمان قائل می‌شود و ایمان را پذیرش توأم با تفکر می‌داند، نباید تلقی او از ایمان را تلقی فیلسوفانه دانست. زیرا در طرز تلقی فیلسوفانه گوهر ایمان از جنس معرفت است، اما از نظر آکوئیناس گوهر ایمان امید و محبت است. علاوه بر اینکه او بارها به ضعف عقل تصریح می‌کند و برخی گزاره‌های ایمانی را فراتر از حوزه عقل و معرفت می‌داند. چنان‌که می‌گوید: «عقل برای پرداختن به امور الهی ضعیف است و شاهد آن این است که فلاسفه‌ای که از راه عقل طبیعی تحقیق می‌کنند گاهی دچار خطا می‌شوند.» (Ibid.)

نتیجه اینکه در ایمان مورد نظر آکوئیناس نوعی شناخت وجود دارد، اما این شناخت فیلسوفانه نیست، یعنی ایمان از سنخ معرفت نیست و باور موجهی نیست که به دنبال استدلال عقلی به وجود آمده باشد، بلکه یقین و اطمینانی است که ناشی از لطف الهی، از یک سو، و نیز اراده بشری، از سوی دیگر، است و اگر گفته شود پس چرا

گاهی تلاش می‌شود آموزه‌های دینی را مستدل کنند و از راه عقلانی اثبات کنند، می‌گویند برای آن است که نشان داده شود پذیرش ایمان کاری احمقانه نیست. (Ibid.)

۳.۴. ایمان و اراده

با توجه به اینکه برای پذیرش ایمان شواهد و قرائن قطعی وجود ندارد، این پرسش پیش می‌آید که خلأ برهان را چه چیزی پر می‌کند؟ و چه عاملی انسان را به ایمان می‌رساند؟ متکلمان و فیلسوفان مسیحی لطف و موهبت الاهی و اراده انسان را از عوامل مؤثر در پذیرش ایمان می‌دانند، اما کدام یک از این دو عامل مؤثرترند؟ اگر صرفاً لطف الاهی عامل ایمان باشد و اراده و اختیار انسان نقشی نداشته باشد، لازمه‌اش آن است که ایمان امری جبری باشد که بعید است متکلمان و فیلسوفان مسیحی به آن تن بدهند. و اگر فقط به اراده و اختیار انسان باشد، با تفکر غالب الاهیّت مسیحی که اهمیت زیادی برای لطف الاهی قائل است، سازگار نیست. آکوئیناس به دیدگاه آوگوستین اشاره می‌کند که وی به تبع پولس بر لطف و موهبت الاهی به عنوان عامل اصلی ایمان تأکید می‌کند. «محض فیض نجات یافته‌اید به وسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست». (افسسیان، ۲: ۸) آکوئیناس ضمن اینکه ایمان را موهبت الاهی می‌داند، اما برای توجیه معرفت‌شناختی پذیرش ایمان به اراده متوسل می‌شود. به قول استن: «وی ساز و کار اعتقاداتسازی چنین نقشی را برای اراده مجاز می‌داند». (استن، ۱۳۷۹، ص ۲۸) از این رو می‌گویند: «این پذیرش از راه انتخاب صورت می‌گیرد و ترجیح دادن یک طرف نسبت به طرف دیگر با نیروی اراده انجام می‌شود». (Ibid., P. 402) در جای دیگر نیز می‌گوید: «اراده در اثر شوق به خیر اعلایی که وعده الاهی است، چیزی را سزاوار پذیرش و تسلیم می‌داند که ممکن است در فهم معمولی نگنجد». (استن، ۱۳۷۹، ص ۲۸) در واقع «اراده شکافی را پر می‌کند که عقل قادر به پل زدن بر آن نیست». (تیلیش، ۱۳۷۶، ص ۲۶)

«ایمان بی‌شبهت نیست به اثبات اصول بدیهی بالذات یا پذیرفتن نتایج استدلالی که مستلزم یک اثبات مطمئن است. اما این اطمینان نه در قضیه‌ای ثابت شده است، نه در شناخت‌شناسی ماشین‌وار به اثبات رسیده است، بلکه در اراده‌ای است که به آن حکم می‌دهد». (Walker, P. 146)

بدین ترتیب معلوم می‌شود پذیرش ایمان علاوه بر موهبت الاهی، مستلزم فعل اراده انسان است. اما پرسش این است که چه چیزی انگیزه این تصمیم برای ایمان آوردن را فراهم می‌آورد؟ آیا امری دلبخواهی و نامعقول مثل جهش در تاریکی

است؟ یا برای آن دلایلی وجود دارد؟ «طبق سنت کاتولیک توماسی دلایلی برای انگیزه ایمان وجود دارد. اما دلایل به گونه‌ای نیست که جایی برای اختیار باقی نماند. انگیزه انسان مؤمن، از یک سو، مبتنی بر مرجعیت تعالیم الهی است و از سوی دیگر، ناشی از محرک درونی است که با دعوت الهی برانگیخته می‌شود». (Jenkins, 1997, P. 190)

«حالی مؤمن همانند کسی است که سخنان کسی را باور می‌کند، از آن جهت که به نظرش می‌رسد امر مناسب و مفیدی است. ما نیز با توجه به حیات جاودانی که به ما وعده داده شده است، وعده خدا را باور می‌کنیم و از این جهت اراده ما برای پذیرش ایمان برانگیخته می‌شود. چیزی که عقل به آن برانگیخته نمی‌شود». (Aquinas, 1977, P. 176)

با توجه به تأکیدی که آکوئیناس بر نقش اراده دارد، برخی، از ایمان مورد نظر او تفسیری اراده‌گرایانه ارائه می‌کنند. آنان در مقابل دیدگاه عقل‌گرایانه که پذیرش ایمان را ناشی از برهان معتبر می‌دانست، بر نقش اراده تأکید می‌کنند. در پاسخ به این پرسش که «چه چیزی پذیرش ایمان را توجیه می‌کند و حال آنکه شناخت قطعی وجود ندارد؟» جیمز راس معتقد است از نظر آکوئیناس میل به غایت معینی همچون پاداش حیات ازلی موجب می‌شود اراده حکم به پذیرش ایمان بدهد. در تفسیر جیمز راس، انسان شدیداً میل به حیات جاودانی دارد و ایمان آوردن ابزار واقعی و تنها راه رسیدن به این هدف است. این وضعیت تقریباً شبیه وضعیت کوهنوردی است که با گرسنگی و تشنگی شدید، راه طولانی در پیش رو و دره عمیق و خطرناکی در پشت سر داشته باشد و فکر می‌کند اندک بخت نجات او این است که بتواند از روی یک شکاف یخی بپرد و اعتقاد دارد تنها راه نجات او همان است و از این رو تصمیم می‌گیرد از آنجا بپرد. در مورد ایمان نیز همین‌طور است. دلایل چندانی وجود ندارد که اصول اعتقادنامه درست است و ایمان آوردن به آنها راه رسیدن به حیات جاودانی است. هرچند امر کاملاً موخه‌ی نیست، اما تنها راه مورد نظر است. از این رو شخص آن را می‌پذیرد. گرچه راس صریحاً مدعی مطلب فوق نیست، ولی از اینکه می‌گوید انسان به خاطر حیات جاودانی و با توجه به نقش اراده ایمان می‌آورد، غیر از این فهمیده نمی‌شود. (Ibid., P. 181) و گرچه پذیرش ایمان اختیاری است و مستلزم اراده خیر است، ملاحظات عمل‌گرایانه نمی‌توانند خلأ برهان در توجیه ایمان را برطرف کنند. ایمان آوردن با چنین جهش اختیاری‌ای در

واقع ساز و کار اعتقاداتسازی معتبری نیست و آکوئیناس به چنین توجیهی برای ایمان نمی‌اندیشد (Ibid., P. 183) و اما تفسیر اراده‌گرایانه از دیدگاه آکوئیناس تفسیر موجهی نیست، زیرا کسانی که این نسبت را به آکوئیناس می‌دهند گمان می‌کنند ایمان مورد نظر او تنها زمانی اختیاری و از روی اراده است که برای پذیرش گزاره‌ای برهان وجود نداشته باشد. در حالی که به نظر او تنها در مورد اصول بدیهی و نتایج حاصل از آن اراده دخالت ندارد، اما منافاتی ندارد که برای گزاره‌ای شاهد قوی وجود داشته باشد و در عین حال پذیرش آن اختیاری و از روی اراده باشد. (Ibid., P. 179)

پس گرچه نقش اراده در پذیرش ایمان مورد نظر آکوئیناس انکارناپذیر است، اما نباید ارادی بودن ایمان منحصر به جایی شود که هیچ برهانی وجود نداشته باشد، بلکه باید گفت اراده در پذیرش ایمان نقش مکمل را ایفا می‌کند، یعنی ممکن است ما برای پذیرش گزاره‌ای دلایل و شواهدی داشته باشیم، اما به گونه‌ای نیست که نتیجه قطعی به دنبال داشته باشد. در اینجا است که اراده نیک یا بد یا به تعبیر دیگر حبّ و بغض‌ها نحوه ارزیابی از دلایل را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ و در مورد ایمان خلأ ناشی از نقصان برهان را اراده جبران می‌کند و به پذیرش قاطعانه حکم می‌کند.

بدین ترتیب، گرچه آکوئیناس بر نقش اراده تأکید می‌کند، نباید دیدگاه او را صرفاً اراده‌گرایانه بدانیم، بلکه باید بپذیریم که دیدگاه او مشتمل بر هر دو عنصر معرفت‌شناختی و غیر معرفت‌شناختی است. همان‌طور که گفته می‌شود: «اتفاق نظر وجود دارد که ایمان مسیحی ضرورتاً هم عنصر معرفت‌شناختی، هم عنصر غیر معرفت‌شناختی یا اراده‌گرایانه دارد. البته برخی متکلمان ممکن است بر یکی از این دو عنصر بیشتر تأکید کنند، گرچه از دیگری غافل نیستند». (Macdonald, 1993, P. 42)

پس ایمان مورد نظر توماس در عین حال که لطف و موهبت خداست، هم بعد معرفتی، هم بعد ارادی در آن نقش دارد. و از آن جهت که امری ارادی و اختیاری است از افعال نفسانی و روحی به شمار می‌آید، نه از انفعالات نفسانی. آکوئیناس از یک سو، تصریح می‌کند که متعلق آن حقیقت نخست، یعنی خداست و در این صورت متعلق ایمان یک موجود خارجی است. اما از سوی دیگر، از متعلق ایمان تلقی گزاره‌ای دارد. در مجموع، می‌توان گفت از نظر وی متعلق ایمان هم موجود خارجی است و هم گزاره.

و از آنجا که متعلق ایمان با متعلق معرفت فرق دارد و برای آن ادله قطعی و کافی وجود ندارد، ایمان نوعی آگاهی است، اما از سنخ معرفت به معنای باور صادق موجه نیست، البته ناموجه در اینجا به معنای غیر علمی بودن است و گر نه منافاتی ندارد که شواهد و قرائن اجمالی بر آن وجود داشته باشد، و اما با توجه به غیر قطعی بودن دلایل، اراده انسان هم نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد.

۴. نتیجه‌گیری

درباره مفهوم و ماهیت ایمان در سنت کاتولیک دست کم دو رویکرد مهم و متمایز وجود دارد:

۱. رویکرد غیر گزاره‌ای به ایمان، که ایمان از سنخ امید، اعتماد، عشق و مانند آن است.

۲. رویکرد گزاره‌ای به ایمان که در آن گوهر ایمان از سنخ معرفت است.

دیدگاه پولس و آگوستین درباره ایمان رویکرد غیر گزاره‌ای به ایمان نامیده می‌شود. پولس در مفهوم ایمان بر عنصر اعتماد و امید تأکید می‌کند و می‌گوید: «ایمان اعتقاد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده». (عبرانیان، ج ۱، ص ۱۱) ایمان مورد نظر آگوستین نیز از سنخ معرفت نیست. او ایمان را امری باطنی می‌داند که برای دیگران قابل اثبات نیست. وی می‌گوید: «هر کسی ایمان را در درون خود می‌بیند...». نکته مهمی که درباره این رویکرد وجود دارد این است که بیش از آنکه خود انسان در ایمان آوردن نقش داشته باشد، خدا نقش دارد و بیش از آنکه از راه معرفت کسب کردنی باشد، موهبتی از طرف خداست. پولس تصریح می‌کند که: «محض فیض نجات یافته‌اید به وسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست». (افسیان: ۸: ۲) آگوستین نیز می‌گوید: «حتی آغاز ایمان نیز موهبت خداست». نکته جالب آن است که آگوستین حتی وقتی می‌خواهد از توان و اختیار انسان برای ایمان آوردن سخن بگوید، معتقد است ایمان یک فعل اختیاری است که انسان توانایی انجام آن را دارد، البته این قدرت را خدا به ما داده است. به هر حال، گرچه آگوستین می‌کوشد اختیاری بودن ایمان را ثابت کند و تأکید می‌کند که فیض الاهی و اراده آدمی هر دو در ایمان آوردن نقش دارند، عامل اصلی را در اینجا فیض خدا می‌داند و نقش چندانی برای انسان قائل نیست.

و اما در رویکرد گزاره‌ای، از توماس آکوئیناس به عنوان شاخص‌ترین چهره نام برده می‌شود. البته همان‌طور که قبلاً بیان کردیم، از عبارات آکوئیناس بر می‌آید که متعلق ایمان را، هم، گزاره می‌داند، هم، موجود خارجی؛ با این حال، به نظر می‌رسد بتوان گفت: رویکرد گزاره‌ای غلبه بیشتری دارد و با چارچوب تفکر فلسفی آکوئیناس نیز سازگارتر است. نکته قابل توجه این است که هرچند آکوئیناس تعریف خود از ایمان را با عبارت پولس شروع می‌کند، اما تفسیری که از آن ارائه می‌کند، با تفسیر آوگوستین فرق می‌کند. آوگوستین به تبع پولس بر موهبتی بودن ایمان تأکید کرد، اما آکوئیناس ایمان را از سنخ معرفت و آگاهی می‌داند.

در واقع، آکوئیناس از یک سو، به نقش انسان در ایمان آوردن که نزد آوگوستین کم‌رنگ شده بود، بیشتر توجه می‌کند و ایمان را «پذیرش توأم با تفکر می‌داند»، از سوی دیگر، تأکید می‌کند ارزش ایمان به آن است که «ناشی از فیض خدا و در راستای عشق به خدا باشد». به هر حال، باید توجه داشته باشیم که گرچه ممکن است آن‌گونه که به آکوئیناس نسبت داده می‌شود، رویکرد گزاره‌ای و فلسفی در او غلبه داشته باشد، اما منحصر در رویکرد فلسفی نیست، زیرا آکوئیناس ضمن آنکه ایمان را نوعی آگاهی می‌داند، به عناصر امید و محبت نیز توجه دارد و حتی ایمان بدون محبت را ایمان بی‌صورت می‌نامد. آکوئیناس همه گزاره‌های دینی را قابل اثبات عقلانی نمی‌داند، بلکه برخی از گزاره‌های دینی را فراتر از حوزه عقل و معرفت می‌داند و ضمن اینکه اصل ایمان را موهبت خدا می‌داند، پذیرش ایمان را با تمسک به اراده توجیه می‌کند.

فهرست منابع

۱. کتاب مقدس، ۲۰۰۲، انجمن کتاب مقدس، انتشارات ایلام.
۲. استن، ام، دبلیو، اف، ۱۳۷۹، معرفت‌شناسی دینی، محسن جوادی، در: فصلنامه اندیشه دینی، دوره اول، ش ۳-۴، بهار و تابستان.
۳. ایلخانی، محمد، ۱۳۸۲، تاریخ فلسفه قرون وسطا و رنسانس، تهران، انتشارات سمت.
۴. تیلیش، پل، ۱۳۷۶، لاهیت فرهنگ، مراد فرهادپور و فضل‌الله پاکزاد، تهران، طرح نو.
۵. ژیلسون، اتین، ۱۳۷۱، عقل و وحی در قرون وسطی، شهرام پازوکی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مفهوم ایمان کاتولیک با تکیه بر آرای آکوئیناس و توماس آکوئیناس

۶. ملکیان، مصطفی، ۱۳۸۱، *راهی به رهایی*، تهران، نگاه معاصر.
۷. نراقی، احمد، ۱۳۷۸، *رساله دین‌شناخت*، تهران، طرح نو، چاپ اول.
۸. ولترستورف، نیکلاس، «ایمان در سنت مسیحی»، مهدی شکیبانیا، در: *مجله کیان*، ش ۵۲.
9. Aquinas, Thomas, 1977, *The Summa Theologica*, (In: *Great Books of the Western World*, Vol. 20), the University of Chicago.
10. Augustine, 1993, *on Free Choice of Will*, Hakett Publishing Company.
11. -----, 1991, on the Trinity-the Enchiridion-on the Predestination of the Saints-on Grace and Free Will-on the Spirit and the Letter, in: Nicent and Post-nicene Fathers of the Christian Church, WN. B. EERDMANS Publishing Company Grand Rapids, Michigan, vol. 3 & vol. 5.
12. Cross, F. L., 1997, *The Oxford Dictionary of the Christian Church*, New York.
13. Helm, Paul, 1996, *Faith and Understanding*, WM. B EERDMANS Publishing Company Grand Pabids, Michigan.
14. Hick, John, 1967, *Faith, Encyclopedia of Philosophy*, ed. by Paul Edwards, New York.
15. Hotenga, Dewey J., 1991, *Faith and Reason From Plato to Plantinga*, Stare University of New York Press.
16. Hugh Pope, 1908, *Faith, The Catholic Encyclopedia*, The Kinghts of Columbus Catholic trath Committe.
17. Jenkins, 1997, *Knowledge and Faith in Thomas Aquinas*, Cambridge University Press, 1997.
18. Lacoste, Jean-yves, 2005, *Encyclopedia of Christian Theology*, Routledge.
19. Macdonaled, Scoot, 1993, *Reasoned Faith*, ed. by Eleonor Stump, Ornell University Press, U. S. A.
20. Walker, Jan, R., 1994, *Faith and Belife:Philosophical Approach*, Atlanta, Scolar's Press.

